

بجایمانند

وحشت در دبستان شومیان

کلاس‌ها تعطیل می‌شوند!

وحشت دردستان شومیان ۷



کلاس‌ها تعطیل می‌شوند!

جک شابر
تصویرگر: مت لاورج
مترجم: مونا توحیدی

EERIE ELEMENTARY 7: Classes Are CANCELED!

Text copyright © 2017 by Max Brallier.

Illustrations copyright © 2017 by Scholastic Inc.

All rights reserved. Published by arrangement with Scholastic Inc., 557 Broadway, New York, NY 10012, USA

Illustrations by Matt Loveridge.

Persian translation Copyright © 2022 by Houpa Publication

نشر هوپا با همکاری آژانس ادبی کیا در چارچوب قانون بین‌المللی حق انحصاری نشر اثر (Copyright) امتیاز انتشار ترجمه‌ی فارسی این کتاب را در سراسر دنیا با بستن قرارداد از ناشر آن، Scholastic، خریداری کرده‌است.

رعایت «کپی‌رایت» یعنی چه؟

یعنی نشر هوپا از نویسنده‌ی کتاب، جک شابر، برای چاپ این کتاب به زبان فارسی در ایران و همه جای دنیا اجازه گرفته و بابت انتشارش، سهم نویسنده، یعنی صاحب واقعی کتاب را پرداخت کرده‌است. اگر هر ناشری غیر از هوپا، این کتاب را به زبان فارسی در ایران یا هر جای دنیا چاپ کند، بدون اجازه و رضایت جک شابر این کار را کرده‌است.

وحشت در دبستان شومیان ۷

کلاس‌ها تعطیل می‌شوند!

نویسنده: جک شابر

تصویرگر: مت لاورج

مترجم: مونا توحیدی

ویراستار: شایسته ابراهیمی

مدیر هنری: فرشاد رستمی

طراح گرافیک متن: فائزه فغوری، سندس حمیدیان

چاپ اول: ۱۴۰۱

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

قیمت: ۳۸۰۰۰ تومان

شابک دوره: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۱۴۱۰

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۴۱۳-۸

سرشناسه: جابر، جک

Chabert, Jack

عنوان و نام پدیدآور: کلاس‌ها تعطیل می‌شوند! / نویسنده جک

شابر؛ تصویرگر مت لاورج؛ مترجم مونا توحیدی.

مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۳۹۹.

مشخصات ظاهری: ۱۰۴ ص.

فروست: وحشت در دبستان شومیان: ۷.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۱۴۱۰-۸؛ دوره: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۴۱۳-۸

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: Classes are canceled.

موضوع: داستان‌های نوجوانان آمریکایی-- قرن ۲۱م.

موضوع: Young adult fiction, American-- 21st century

شناسه افزوده: لاورج، مت، تصویرگر

شناسه افزوده: Loveridge, Matt

شناسه افزوده: توحیدی صفت، مونا، مترجم

رده بندی کنگره: PS۳۶۰۶/۵

رده بندی دیویی: ۸۱۳/۶ [ج]

شماره کتابشناسی ملی: ۷۵۳۸۶۷۵



آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون، کوچه‌ی دوم الف،

پلاک ۳/۱، واحد دوم غربی.

صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵ تلفن: ۸۸۹۹۸۶۳۰

www.hoopa.ir info@hoopa.ir

■ همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.

■ استفاده از متن این کتاب، فقط برای نقد و معرفی و در قالب بخش‌هایی از آن، مجاز است.

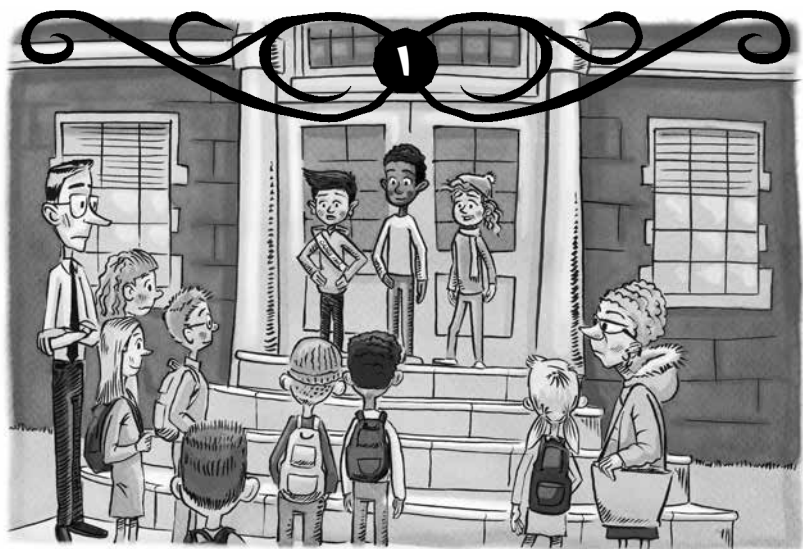


فهرست

۱. حمله‌ی لوح سنگی! ۹
۲. تازه اول ماجراست! ۱۳
۳. یک روز خطرناک ۱۸
۴. بلبشو در زنگ ورزش! ۲۴
۵. فاجعه‌ی بازیِ وسطی ۲۹
۶. مدرسه تعطیل است! ۳۴
۷. کار شایرون تمام است؟ ۳۸
۸. از چاله به چاه! ۴۵
۹. نقشه‌ی مدرسه لو می‌رود! ۴۹
۱۰. دست نگه دارید! ۵۴
۱۱. فکرِ بکرِ آنتونیو ۶۱
۱۲. وحشت در میدان شهر ۶۷
۱۳. وقت تنگ است! ۷۳
۱۴. خطر صبحگاهی ۷۹
۱۵. مبارزه‌ی قلقلکی ۸۳
۱۶. بازی هنوز تمام نشده ۹۱

برای پلاستی!
ج. ش.

حمله‌ی لوح سنگی!



سام با صدای بلند گفت: «بچه‌ها! لطفاً همه توی صف بایستید!»

لوسی داد زد: «ندوید!»

آنتونیو هم ادامه داد: «همدیگر رو هل ندید!»

صبح بود و دانش‌آموزان دبستانِ شومیان توی حیاط بودند.

سام گریوز و دوست‌های صمیمی‌اش روی پله‌های ورودی

ایستاده بودند و داشتند وظایف مأمور انتظاماتی‌شان را انجام

می‌دادند. می‌خواستند مطمئن شوند همه‌ی بچه‌ها منظم توی

صف ایستاده‌اند.

آنتونیو پرسید: «به نظرت، بچه‌ها فکر می‌کنند خیلی رو مخیم؟»
لوسی گفت: «واقعاً بهتره بعد از این همه کاری که براشون
کردیم، این جوری فکر نکنند!»

حق با لوسی بود. آن‌ها خیلی کارها کرده بودند. مأمور انتظامات
بودن توی دبستان شومیان با جاهای دیگر فرق داشت. وظیفه‌ی
آن‌ها فقط گشت زدن توی راهروها نبود. آن‌ها باید از جانِ بچه‌های
مدرسه هم محافظت می‌کردند. مأمورهای انتظامات دبستانِ
شومیان تنها کسانی بودند که حقیقت را می‌دانستند...

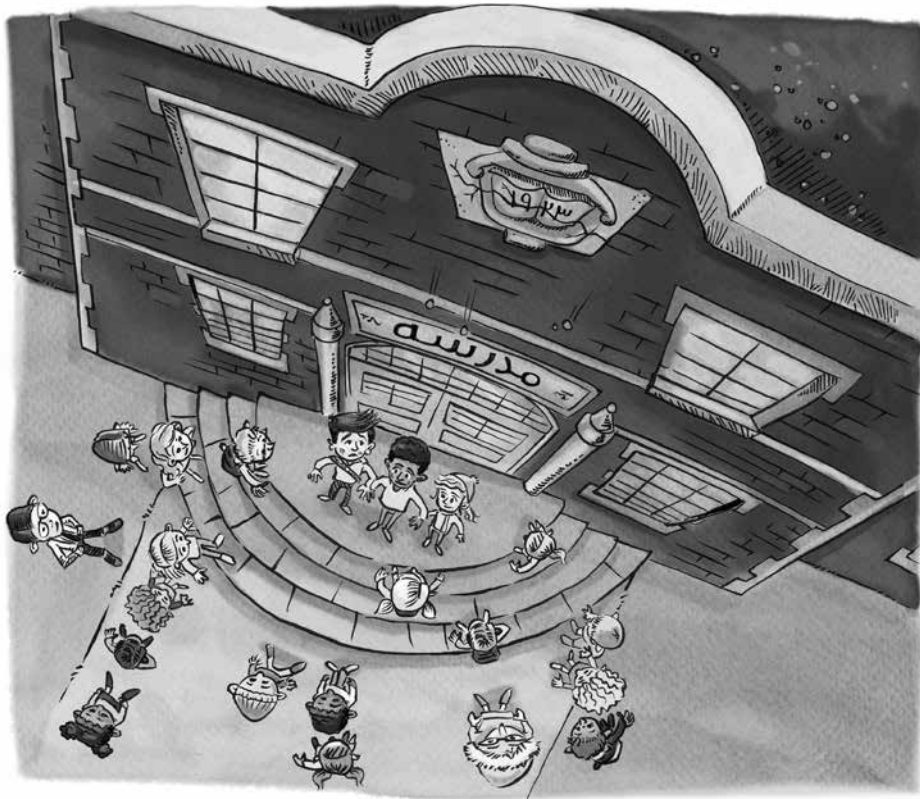
دبستان شومیان زنده بود! یک موجود زنده که نفس می‌کشید
و از دانش‌آموزان مدرسه تغذیه می‌کرد. دانشمند دیوانه‌ای به
نام شایرون شومیان نقشه‌ی این دبستان را طراحی کرده بود. او

راهی پیدا کرده بود که همیشه زنده
بماند: خودش را به مدرسه تبدیل
کرده بود. بله! شایرون شومیان
مدرسه بود و مدرسه هم خودِ
شایرون شومیان!

دبستان شومیان تقریباً صدساله
بود. لوحی سنگی بالای پله‌های درِ



ورودی‌اش آویزان بود که رویش نوشته شده بود: ۱۹۲۳، یعنی
همان سالی که مدرسه را ساخته بودند.
بچه‌ها کنار پله‌ها صف کشیده بودند و منتظر بودند درها باز
شوند و بروند سر کلاس.



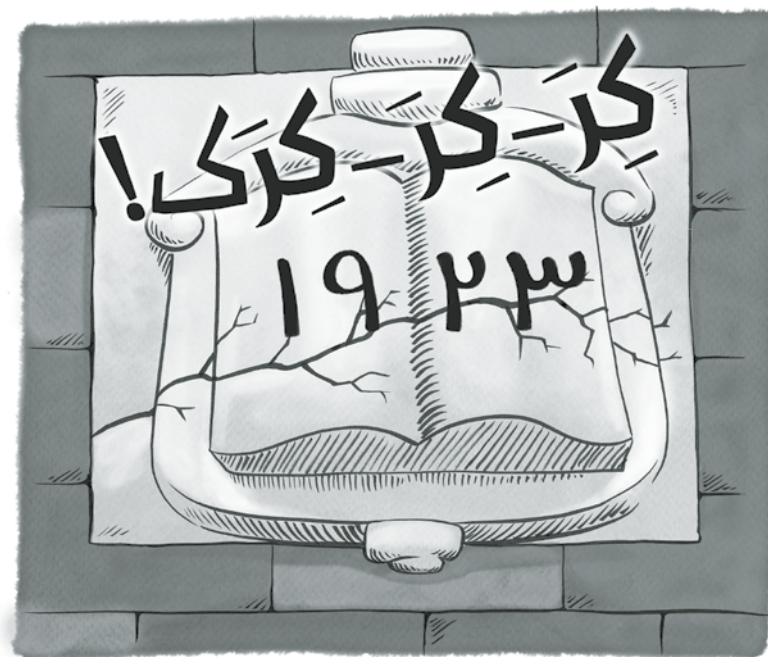
تازه اول ماجراست!



سام به لوح سنگی زُل زده بود.

یک دفعه حس کرد دل و روده‌اش دارد به هم می‌پیچد. از وقتی مأمور انتظامات شده بود، چیزهایی را می‌توانست حس کند که بقیه‌ی دانش‌آموزها نمی‌توانستند. وقتی می‌خواست اتفاقی بیفتد، از قبل حسش می‌کرد و دقیقاً حالا هم حس بدی داشت.

درست همان موقع، تکه‌های کوچکی از لوح سنگی، مثل دانه‌های برف، پایین ریخت. سام دید تَرکِ ظریفی لوح را از وسط شکافت...



لوح سنگی کج شده بود و چیزی نمانده بود بیفتد!

قلب سام تندتند می‌زد. داد زد: «مواظب باشید!»

آنتونیو و لوسی چرخیدند طرف سام. لوسی پرسید: «چی شده؟»

سام آمد بگوید: «لوح...» که آنتونیو و لوسی خودشان بالا را نگاه کردند و دیدند الان است که لوح سنگی سقوط کند.

سه‌تایی فریاد زدند: «همه از پله‌ها برید پایین! زود باشید!»

دانش‌آموزان و معلم‌ها دویدند پایین. هیچ‌کس نمی‌دانست



چه اتفاقی افتاده، فقط می‌دانستند باید به حرف مأمورهای
انتظاماتشان گوش کنند.

سام افتادن لوح سنگی از بالای سردرِ مدرسه را دید؛ انگار
همه چیز روی دور کند بود، مثل صحنه‌ای از یک فیلم سینمایی!

یک دفعه دست پُر چین و چروکی در هوا ظاهر شد تا به سام
کمک کند. سام بالا را نگاه کرد و آقای نکوبی را دید، همان



سرایدارِ پیرِ مدرسه که سام را به
عنوانِ مأمورِ انتظاماتِ دبستانِ
شومیان انتخاب کرده بود. حقیقتِ
هولناکِ دبستانِ شومیان را هم او
به سام گفته بود! این رازی بود که
آقای نکوبی فقط با سام، آنتونیو و
لوسی در میان گذاشته بود.

یک دفعه آقای مدیر وینیک جلوی
در ظاهر شد و پرسید: «کسی

چیزی ش نشده؟»

خیلی نگران به نظر می‌رسید.



از سرِ راهِ لوح سنگی شیرجه زد آن طرف!

لوح سنگی شَرَق خورد روی پله‌ها.

عجیبه که آدمیزاد کتاب هاش رو نمی خوره!

هوپا، ناشر کتاب‌های خوردنی



نشر هوپا همگام با ناشران بین‌المللی، از کاغذهای مرغوب با زمینه‌ی کرم استفاده می‌کند؛ زیرا:
■ این کاغذها نور را کمتر منعکس می‌کند و در نتیجه، چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می‌شود؛
■ این کاغذها سبک‌تر از کاغذهای دیگر است و جابه‌جایی کتاب‌های تهیه‌شده با آن، آسان‌تر است؛
■ و مهم‌تر از همه اینکه برای تولید این کاغذها درخت کمتری قطع می‌شود.

..... به امید دنیایی سبزتر و سالم‌تر.....